

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

محمد قراگوزلو
۰۶ نومبر ۲۰۱۵

جنگ امپریالیستی در سوریه

فاجعه تمام عیاری که در سوریه می گذرد نماد یک جنگ تپیک امپریالیستی است که لاجرم با توجه به نقش نیروها و دولت های درگیر باید تبیین شود. هم از این رو نگاه تحلیلی من یکسره معطوف به تحلیل چپستی منافع بالائی ها خواهد بود. چنان که دانسته است اعتراض مسالمت آمیز مردم زحمتکش سوریه در همان نخستین روزان قیام از زمین و هوا توسط نیروهای دولت حاکم سرکوب و به حاشیه رانده شد و زمینه برای دخالت دولت های امپریالیستی و حضور نیروهای تروریستی مساعد گردید. به محض جنگی شدن بحران مردم مستأصل سر در گریبان خود فرو کرده و توحشی کم مانند از هر دو سوی منازعه را به نظاره نشستند. برخی نیز اندک دارائی خود را تبدیل به احسن کرده و راه ناپیدای مهاجرت برگزیده اند و دل به سیاست های "نجات بخش" دولت دست راستی المان بسته اند.

آنانی که از همه سو زمینگیر شده اند کرور کرور کشته می شوند و از چشم بازماندگان "خونابه روان" است. در گورستان بی مرزی که نام آن سوریه است.

صاحب این قلم در مقالات و مصاحبه های متعدد به طرح و شرح زوایای مختلف "بهار عربی" و جنگ های امپریالیستی در افریقای شمالی و خاورمیانه عربی پرداخته و به تفصیل از چرائی و چپستی ظهور داعش در متن این اوضاع سخن گفته است. فی الجمله باید اضافه کنم که جنگ امپریالیستی در سوریه را نیز باید در متن همین مؤلفه ها و از دو درجه مشخص نگریست:

الف. دور جدید تقسیم جهان امپریالیستی با توجه به عروج مجدد امپریالیسم روسیه و شکل بندی یک جنگ سرد تازه . در متن همین پارادایم رقابت قدرت های منطقه نی – به ویژه سه قطب ایران ، عربستان و ترکیه – و تلاشی که این قدرت ها برای هژمون شدن انجام می دهند، قابل تأمل است.

ب. شکست جنبش "نان و آزادی" . این جنبش ابتداء در تونس و مصر با دخالت اخوان المسلمین مهار شد و سپس در لیبیا و سوریه از طریق دامن زدن به جنگ های فرقه ئی و دخالت گروه های تروریستی به قهقرا رفت. همچنین در متن تحولات اخیر بساط دولت های بازمانده از مبارزات ضد کلونیالیستی نیز جمع شده است. در برهه پیشین جنگ سرد دولت هائی در افریقا و آسیا به قدرت رسیدند که سوار بر امواج "دوزخیان روی زمین" اعتبار خود را از مبارزات ضد استعماری می گرفتند و غالباً از درون کودتاهای نظامیان ضد امریکائی بر خاسته بودند و از حمایت اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بودند. با وجود اردوگاه این دولت ها به نوعی ناسیونالیسم چپ را نمایندگی می کردند و همگی کم و

بیش و با درجات مختلف مواضع ضد اسرائیلی داشتند. بارزترین این دولت ها در مصر با جمال عبدالناصر به قدرت رسید و در لیبیا و سوریه و عراق با **معمر قذافی** و **حافظ اسد** و **صدام حسین**! تنها بازمانده آن دوران دولت بشار اسد است که تداوم قدرتش در آینده چندان محتمل به نظر نمی رسد. این دولت ها علاوه بر خصلت های ضد غربی به شدت کمونیسم ستیز و چپ کش نیز بودند. چندان که در دوران اقتدار خود دخل احزاب و افراد چپ را چنان آوردند که بعد از فروپاشی حتی یک آلترناتیو نیم بند مترقی نیز در سپهر کشورشان موجود نبود. نقش آفرینی دولت های امپریالیستی و گروه های تروریستی در جنگ سوریه از این چند منظر قابل فهم است. نکته پیداست که هر یک از طرفین جنگ به دنبال کسب منافع هستند که از مرزهای سوریه فراتر می رود و کمترین ربطی به منافع مردم زحمتکش ندارد. از امپریالیسم امریکا شروع کنیم.....

یک. امریکا... بی کمترین تردیدی دخالت نظامی امریکا به عوامل مختلفی پیوند خورده است که در این میان **سرکوب تروریست های داعش** و جبهه نصرت در اولویت های پیدا مشاهده نمی شود. این که امریکا و متحدان منطقه ئی به غایت مرتجعش به وجود آورنده القاعده هستند، این که جبهه نصرت و داعش به عنوان منشعبین القاعده از درون همان اقدام تبهکارانه و ضد کمونیستی بیرون آمده اند، این که القاعده سوریه نیز از گروه تروریستی ابومصعب الزرقاوی و القاعده عراق ریشه گرفته است، این که این دو جریان زائیده جنگ امپریالیستی امریکا علیه عراق (۲۰۰۳) هستند و این که تخم پدر و مادر و جد و آباء همه این تروریست ها در افغانستان و علیه کمونیسم روسی کاشته شد..... دیگر در شمار کیفرخواست نیروهای چپ و مترقی نیست! یک دوجین از سیاستمداران امریکائی - از باراک اوباما گرفته تا **هیلری کلینتن** - راه و بی راه به این تاریخ شوم اعتراف کرده اند. واقعیت این است که القاعده افغانستان بدون حمایت پاکستان و سازمان امنیت ارتش این کشور قادر به ادامه حیات خود نیست.. همان طور که داعش سوریه بدون حمایت نظامی و لجستیکی ترکیه به شدت ضعیف شده و از پا در خواهد آمد. حضور نظامی امریکا در سوریه و تقابل با داعش در متن یک سلسله تناقض هائی تعریف می شود که در ذات سیاست خارجی امپریالیسم نهفته است. به یک مفهوم این فقط جناح نئوکنسرواتیست هیأت حاکمه امریکا نیست که با داعش نزد دوستی می زند، واقعیت این است که با وجود برخی تداخل ها و درگیری ها و شبه تضادها - که اوج آن در یازده سپتمبر منهن شکل بسته- القاعده و شعبه های مختلفش در تمام این سال ها به عنوان **اهرم فشار امریکا** عمل کرده است. القاعده از بدو تولد تا کنون حتی یک گلوله به سوی اسرائیل شلیک نکرده است و همواره از بیشترین حمایت های متحدان منطقه ئی امریکا (عربستان و قطر و امارات و پاکستان) برخوردار بوده است. همان قدر که هدف امریکا از حمله به عراق **صدور دموکراسی و حقوق بشر** بود، همان قدر نیز این هدف در سوریه انهدام پایگاه های داعش است! از سوی دیگر امریکا در سوریه با یک گجی و سر در گمی نیز مواجه است. تجربه عراق و میلیاردها دالر سرمایه گذاری از دوران حکمرانی **پل برومر** تا لحظه حال، انحلال ارتش بعث و تولید ارتشی که در موصل ده دقیقه نیز در مقابل حمله داعش تاب نیاورد در کنار سرکشیدن جمهوری اسلامی در عراق برای امریکا بسیار گران تمام شده است! همچنین تجربه تسلیح یک عده گانگستر در بن غازی و از هم گسیختن شیرازه سیاسی و نظام اجتماعی در لیبیا و کشته شدن سفیر امریکا این کشور را در جنگ سوریه بی افق کرده است. نه امریکا و نه متحدان اصلی اش نسبت به دولت جانشین اسد - که دست کم تهدیدی برای امنیت اسرائیل نباشد- هیچ برنامه مشخصی ندارند. افرادی که از سوی امریکا آموزش داده و تسلیح شده اند به راحتی خود و تجهیزات شان را تسلیم داعش کرده اند. **ارتش آزاد سوریه** که از آن به عنوان اپوزیسیون میانه و دولت احتمالی مورد پسند غرب یاد می شود چنان آشفته است که حتی امریکائیان نیز به آینده آن چندان خوش بین نیستند. اپوزیسیون به اصطلاح میانه سوریه از گرایش **برهان غلیون** تا **صبرا** و نظامیانی مانند **طلاس** نه فقط پایگاه اجتماعی و توده ئی ندارند

و افراد و گروه‌هایی دست‌ساز و تروریستی و ارتجاعی هستند بلکه در بهترین شرایط گرایش **مصطفی عبدالجلیل** در لیبیا و **ایاد علاوی** در عراق را تداعی می‌کنند که با ضرب و زور دوپینگ امپریالیستی نیز به نظم و انتظام مطلوب آمریکا راه نبردند. از سوی دیگر با وجود حمایت‌های پیدا و پنهان دولت سوریه از حزب الله لبنان – که بی‌تردید به اعتبار حضور و اقتدار ج.ا. صورت بسته است- مسأله به سادگی این است که بعد از فروپاشی بلوک شرق و در دو دهه پایانی حیات سیاسی حافظ اسد؛ دولت سوریه نه فقط خط مقدم **مقاومت علیه اسرائیل** نبوده است بلکه سوری‌ها به یک صلح غیر مسلح و کاملاً ملموس با اسرائیل رضایت داده بودند. مضاف به این که در جریان جنگ جاری عمده‌ترین گروه معارض اسرائیل یعنی حماس نیز از سوریه بریده و به عربستان پیوسته است. همه این نکات و ده‌ها شاهد دیگر در مجموع مؤید این نکته است که آمریکا و متحدانش قادر نیستند به طور **یک جانبه** آینده سوریه را به شکل مطلوب خود رقم بزنند. کنار آمدن با حضور نظامی روس‌ها؛ انصراف از حمله گسترده نظامی متعاقب قیل و قال کاربرد سلاح کیمیائی و دعوت از ج.ا. به کنفرانس وین و طرح برنامه مبهمی مانند **"حذف تدریجی اسد"** نشان می‌دهد که دوران قدر قدرتی آمریکا – که با عروج هارترین نئوکنسرواتیست‌ها (دار و دسته ریگان و بوش) همراه شده بود- به پایان رسیده است! همچنین بعد از پوزش شرمسارانه **تونی بلر** در خصوص نتایج فاجعه بار دخالت نظامی انگلستان در عراق واقعیت این است که آمریکا مهم‌ترین متحد خود را نیز همراه ندارد. فرانسوی‌ها نیز - که هنوز در گندی که به لیبیا زده اند دست و پا می‌زنند - با وجود هارت و پورت‌های توخالی **اولاند** و **فابیوس** نه‌قادرند و نه مایلند نقش بیشتری در سوریه داشته باشند. کیست که نداند انگیزه "خیر" فرانسه از حمله به لیبیا بالا کشیدن نزدیک به هشتاد میلیارد یورو طلب نفتی و سپرده ارزی دولت قذافی بود. در مجموع به سادگی می‌توان گفت برای آمریکا و اسرائیل **حفظ ساختارهای کنونی دولت سوریه بدون اسد و چند مقام ارشد سیاسی نظامی بهترین گزینه است**. چنین گزینه‌ای برخاسته از تجربه جنگ عراق نیز هست. یک دولت به غایت ضعیف در سرزمینی ویران و سوخته هدفی است که آمریکا از بیان آن شرم ندارد. ابقای اسد به هر نحو یک شکست بزرگ سیاسی برای آمریکا و متحدان منطقه‌ای اش خواهد بود. مضاف به این که ترکیه و اردوخان – به ویژه پس از پیروزی در انتخابات مبتدل اخیر – هارتر از گذشته علیه دولت اسد وارد عمل خواهند شد. عربستان و قطر نیز تحت هیچ شرایطی سوریه را به روسیه و ایران وا نخواهند داد!

دو. روسیه... گفتیم که سوریه تنها متحد بازمانده روسیه از دوران **جنگ سرد نخستین** است. سرزمینی که قرار بود از سال ۱۹۶۰ به بعد از مسیر واهی "راه رشد غیر سرمایه داری" به "سوسیالیسم" برسد! شاید همین خیال واهی و پوچ است که سبب شده دخالت نظامی روسیه در سوریه برای "چپ" های عقب مانده پروروسی- پروپوتینی "امید" بخش باشد! گیرم که مقایسه پوتین نه با ستالین بل که حتا با برژنف اگر نشان ساده لوحی سیاسی نباشد دست کم روپائی بلاهت زده را تداعی می‌کند که هنوز بر این باور است که از هیمة "شر کم تر" آبی برای زحمتکشان گرم خواهد شد. واقعیت اما در زمین سفت دیگری خوابیده است. همه کسانی که با تاریخ روسیه آشنا هستند به خوبی جاه طلبی های بورژوازی این کشور را می‌شناسند. به یک تعبیر مهم ترین خصلت بورژوازی روسیه همین **عظمت طلبی** بوده است. این بورژوازی و نمایندگان سیاسی اش که پوزه شان در جریان **انقلاب اکتوبر** به خاک مالیده شده بود خیلی زود تجدید آرایش کرده و بعد از عقب نشینی ناگزیر نپ به تدریج وارد اقتصاد سیاسی شوروی شدند و در جریان صنعتی سازی ها انتقام شکست انقلاب را گرفتند و بار دیگر با نخبگان سیاسی به قدرت بازگشتند. ما در بخش دوم کتاب **"امکان فروپاشی....."** به تفصیل و با فاکت این مهم را بر رسیده ایم و فی الحال به این نکته اشاره می‌کنیم که بعد از فروپاشی شوروی بورژوازی عظمت طلب روس – که با یلتسین تحقیر شده بود- به سرعت تجدید قواء کرد و با جریان پوتین –

مددوف به قدرت سیاسی بازگشت! در نتیجه هیأت حاکمه کنونی روسیه نماینده واقعی همان بورژوازی ناسیونالیست **عظمت طلبی** هستند که انقلاب اکتوبر نتوانسته بود کل طبقه شان را در عرصه های سیاسی و به ویژه اقتصادی خلع ید کند. این بورژوازی از سال ۲۰۰۰ با قدرت تمام کاملاً احیاء شده و با استفاده از منابع سرشار گاز و نفت و سابقه تاریخی روسیه خواهان **سهم مناسب خود در روابط بین الملل** است. گذشته از این نکته مهم مناسبات روسیه و سوریه و چپستی دخالت نظامی روسیه را باید در بسترهای تاریخی دیگری نیز ارزیابی کرد.

روابط شوروی با سوریه از سال ۱۹۴۴- که این کشور در اشغال بود- آغاز شده است. ده سال بعد زمانی که سوریه از پیوستن به پیمان بغداد امتناع ورزید از سوی مسکو حمایت اقتصادی شد. پس از جنگ شش روزه (۱۹۶۷) و اشغال بلندی های گولان از سوی اسرائیل و شکست مصر، پشتیبانی از سوریه وارد مرحله دیگری شد. متعاقب تغییر جهت مصر در زمان سادات و چرخش به سمت غرب (۱۹۷۲) سوریه کماکان متحد شوروی باقی ماند. در این برهه بیش از ۶۰۰۰ کارشناس نظامی و اداری روسی در سوریه فعال بودند. بسیاری از اعضای حزب بعث به دانشگاه های شوروی اعزام شدند و ضمن ادامه تحصیل با زنان روسی ازدواج کردند. بیش از ۱۰.۰۰۰ افسر سوری در روسیه تعلیم دیده اند. بندر طرطوس- که در زمان جنگ سرد نخستین تنها مکان استقرار امکانات دریائی شوروی بود- کماکان در اختیار روسیه است. سوریه همواره بازار اصلی فروش تجهیزات روسی بوده است. طی سال های ۱۹۵۴ تا ۱۹۹۰ تجارت اسلحه میان این دو کشور بالغ بر ۳۴ میلیارد دالر بوده است. در سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱ نزدیک به ۷۸ درصد اسلحه های خریداری شده از سوی سوریه، روسی بوده است. در سال ۲۰۰۵ بالغ بر ۱۰ میلیارد از ۱۳ میلیارد دالر بدهی های سوریه به شوروی از سوی دولت پوتین بخشیده شد! با این همه و به استناد آمار پیش گفته میزان تجارت روسیه و سوریه کم و بیش در حد ۳ درصد برای سوریه و کم تر از دو دهم درصد برای روسیه بوده است. در نتیجه دخالت نظامی روسیه را **فرا تر از منافع اقتصادی** باید پی گرفت.

خاورمیانه و سوریه از **اهمیت ژئوپولیتیکی** ویژه ای برای روسیه برخوردار است. فاصله گروزی (مرکز چین) با موصل (محل استقرار داعش) در حدود ۶۰۰ مایل است. مناطق گسترده ای از جمهوری های مرکزی تاتارستان، باشغیرستان، داغستان و چین به مکانی برای تاخت و تاز گروه های مبلغ اسلام سیاسی و تروریست های القاعده تبدیل شده است. گفته می شود در حال حاضر بیش از **دو هزار تروریست جنگجو از این مناطق** به سوریه رفته اند و مشغول نبرد با دولت اسد هستند. هر آینه **بازگشت این افراد** به مناطق پیش گفته می تواند امنیت روسیه را به مخاطره افکند. از این منظر روسیه بیش از آن که به فکر **حفظ اسد** باشد منافع درازمدت خود را تعقیب می کند.

سوم. ترکیه و ایران... در مورد **نقش ترکیه** و عربستان در تحولات سوریه باید جداگانه سخن گفت. برای روسیه حفظ دولت اسد مترادف با تضعیف جایگاه اقتصادی و سیاسی ترکیه نیز هست. همه می دانند که بدون سخاوتمندی جنایتکارانه دولت ترکیه سیل عظیم نیروهای داعش امکان حضور در سوریه نداشتند. ترکیه از یک سو مرز خود را به روی تروریست های اروپائی و آسیائی عازم سوریه باز و مجروحان جنگی داعش را درمان کرده و به جبهه های جنگ بازگردانده است و از سوی دیگر جنگی نابرابر را به مردم زحمتکش کرد تحمیل کرده است. ترکیه محل اصلی **تأمین سلاح** تروریست ها بوده و به جز **دلالی مالی** از طریق خرید و فروش **نفت** ارزان قیمت داعش عملاً به جنگ دولت سوریه رفته است. از این مدخل پراتیک سیاسی ترکیه در جنگ سوریه به راستی روی حمایت های جنایتکارانه عربستان و قطر از داعش را سفید کرده است. داعش ابزار مناسب و بهانه کم نظیری برای **سرکوب نظامی مطالبات مردم زحمتکش کرد** و تقابل با پیشمرگان پ. ک. ک است! گذشته از این توضیح واضحات مسأله این است که ترکیه از طریق خط لوله **انتقال گاز ناپاکو** منافع اقتصادی روسیه را به چالش کشیده است. از مسیر این خط لوله ترکیه خواهد

توانست گاز ترکمنستان را به بلغارستان و از آن جا به اتریش و مجارستان منتقل کند و غرب را از گاز روسیه بی نیاز سازد.

روس ها در جریان تهاجم امریکا به افغانستان (۲۰۰۱) و عراق (۲۰۰۳) از توان لازم برای بازدارندگی و رقابت و چانه زنی با امریکا بی بهره بودند. همچنین "انقلاب" های مخملی مورد حمایت غرب سه جمهوری مهم گرجستان، اکراین و قرقیزستان را از حوزه نفوذ روسیه خارج کرده است. در جنگ امپریالیستی لیبیا، سیاست انفعالی روسیه قافیه را به فرانسه و امریکا باخته است. دخالت مستقیم روسیه در ماجرای کریمه و اکراین به وضوح نشان داد که آن دوران تمام شده است. اهمیت سوریه برای روسیه و تعلیل دخالت نظامی بر بستر انطباق مجموعه ای از این فاکتورها قابل درک است.

از سوی دیگر نباید تصور کرد که **بشار اسد** مهره گوش به فرمان روسیه است چندان که با توصیه و یا فشار این کشور از قدرت کناره می گیرد. به عبارت دیگر با وجود مؤلفه های پیش گفته این نکته نیز واقعیت دارد که روسیه قدرت بلامنازع در سوریه نیست و به همین دلیل نیز نه روس ها و نه **ج.ا.** قادر نیستند با کارت سوریه و **بشار اسد** چنان که مطلوب نظرشان است با امریکا و متحدانش وارد چانه زنی شوند. **نضال حماده** تحلیل گر لبنانی با اشاره به ملاقات با یک مقام ارشد فرانسوی به طرخی اشاره می کند که از سوی روسیه به اسد ارائه شده و او نپذیرفته است. سناریوی مشابه "برنامه یمن". واگذاری تدریجی قدرت و کناره گیری و دریافت مصونیت قضائی! شگفت آن که این طرح روسیه هم اکنون از سوی امریکا تعقیب می شود!

با وجود حمایت اقتصادی، سیاسی و نظامی؛ **ج.ا.** نیز مانند روسیه تنها به عنوان یک پشتیبان و متحد در سوریه عمل می کند و به هیچ وجه قادر به تغییر جهت گیری های **بشار** و دولت سوریه نیست! در واقع و مانند همیشه سیاست خارجی **ج.ا.** متکی به پراگماتیسمی ناب بوده است که هر لحظه و با توجه به "**مصلحت نظام**" قابلیت چرخش و "نرمش" داشته است. ماجرای جنگ با عراق و قطع نامه ۵۹۸ و کلاً پس پروژه هسته ئی دو نمونه واضح از این سیاست پراگماتیستی است. همچنین با وجود شعارهای غلیظ ضد امریکائی، **ج.ا.** در جنگ افغانستان و عراق عملاً در کنار امریکا ایستاده و با "شیطان بزرگ" همسو و همکار شده است. به این خاطر نباید شرط و شروط های **ج.ا.** در خصوص خط قرمز مذاکره و سازش با امریکا در خصوص مسایل غیر هسته ئی را چندان جدی پنداشت. کما این که مدت کوتاهی بعد از اعلام مکرر این خطوط **ج.ا.** بلافاصله دعوت امریکا برای حضور در کنفرانس وین را پذیرفت و برای "یافتن راه حل دیپلماتیک بحران سوریه" به کنفرانسی رفت که میزبان اصلی اش امریکا بود. مناسبات **ج.ا.** با امریکا و سرمایه داری غرب بعد از توافق هسته ئی وارد دوران تازه و البته متناقضی شده است. دولت روحانی راه خروج از بحران اقتصادی جاری را - به تاسی از خط سیاسی پدر خوانده اصلاح طلبان (رفسنجانی)- در ادغام در سرمایه داری غرب دنبال می کند و در جست و جوی اصلاح خطاهای گذشته است! عنوان این سیاست را هم گذاشته است "تعامل با جامعه جهانی!" در مقابل نظام سیاسی حاکم از "اقتصاد مقاومتی" و هم پیمانی با اردوی روسیه - چین دفاع می کند. در واقع شکل بسیار خفیفی از جنگ داخلی سوریه در مناسبات میان این دو جناح از حاکمیت ایران قابل رهگیری است. علاوه بر رقابت مستقیم و بی وقفه **ج.ا.** با عربستان و ترکیه بر سر **هژمون شدن در "جهان اسلام"** جنگ در سوریه و حفظ دولت **بشار اسد** برای **ج.ا.** بیش از یک سیاست حیثیتی است. بعد از نزدیک شدن **حماس** به عربستان و قطر، سقوط **بشار** می تواند به نحو عجیبی لبنان و به تبع آن **حزب الله** را نیز از منطقه نفوذ **ج.ا.** خارج کند. پیروزی تروریسم در سوریه راه را برای گسیل این نیروها به عراق و ساقط کردن دولت نیم بند این کشور اسفالت خواهد کرد. **ج.ا.** با وجودی که از برخی سیاست های دولت عبادی ناخشنود است اما تمام تلاش خود را برای درهم

شکستن داعش در عراق انجام داده و به نتیجه مطلوب نرسیده است. طرح باز پس گیری موصل به کلی عقیم مانده و همه شواهد مؤید این نکته است که شبه نظامیان ساخته و پرداخته از سوی سپاه قدس در رویارویی با داعش چندان موفق نبوده اند. از سوی دیگر سرمایه گزاری های کلان عربستان و قطر و ترکیه نیز برای درهم شکستن دولت بشار بی نتیجه مانده است. با ورود نظامی روسیه به جنگ و گسترش دخالت همه سویه ج.ا. سقوط بشار اسد تا آینده ای قابل پیش بینی به تعویق افتاده است. معنای سر راست همین تعویق و تأخیر یعنی شکست سیاست های امریکا و متحدانش. بی هوده نیست که امریکا ضمن پذیرفتن دخالت نظامی روسیه حذف فوری بشار را به حذف تدریجی و مرحله به مرحله تغییر داده و به گذار بطئی قدرت از بشار به "اپوزیسیون میانه" تمکین کرده و با وجود غر و لندهای عربستان از ج.ا. برای شرکت در کنفرانس وین دعوت کرده است!

طرح سیاسی روسیه و چین و ایران برای خروج از بحران متکی به درهم شکستن توان نظامی تروریست ها ، ایجاد امنیت و سپس انتخابات است. از مواضع دوپهلوی این جبهه هنوز معلوم نیست که ارتش آزاد هم تروریست محسوب می شود یا خیر. اما شکست تروریسم در سوریه هیچ معنای دیگری جز شکست امریکا و عربستان و قطر و ترکیه در پی نخواهد داشت و با وجود پیشروی های محسوس اخیر ارتش سوریه؛ بسیار دور به نظر می رسد که این دولت حتا با حمایت گسترده تر روسیه و چین و ایران بتواند از این نبرد پیروز خارج شود. مضاف به این که با درهم شکسته شدن ساختار جامعه مدنی و آوارگی و کوچ دو تا سه میلیون سوری سخن گفتن از انتخابات چیزی شبیه تعلیق به محال است. اگر بخواهیم از ادبیات مذهبی برای نام گذاری جنگ امپریالیستی در سوریه بهره بگیریم باید بگوئیم "اینک آخر الزمان!" ازین گذشته در این یادداشت یک نکته مسکوت ماند. موضع چپ در قبال جنگ سوریه چه باید باشد؟ آیا به صرف عمق کم نظیر تحجر و ارتجاع داعش و حامیان عرب و ترکش باید به حمله امریکا و روسیه لبیک گفت! برخی چنین کرده اند و چنین گفته اند اما همان طور که به شرح گفته شد امریکا در سوریه اهداف دیگری را دنبال می کند که با تملطیف داعش نیز قابل دسترس است! روسیه و ایران نیز اگر به راه حلی منطبق با منافع شان برسند سر بشار اسد را گرد تا گرد خواهند برید! ممکن است گفته شود چون همه طرف های منازعه ارتجاعی هستند در نتیجه برای چپ، سوریه و بشار اسد در همان کفه ای قرار می گیرد که داعش و حامیان! در برداشتی خوش بینانه می توان به بلاهت و فله نی بودن این تحلیل خندید! در این که بشار با سرکوب خشن و جنایتکارانه جنبش اعتراضی مردم، مقدمات دخالت های تروریستی را رقم زده است هیچ شکی نیست اما هر دانش آموزی از نقش عمده دولت های ترکیه و عربستان در کور کردن بحران سوریه مطلع است. دولت اسد یک دولت شبه سکولار بازمانده از جنگ سرد نخستین و میراث "کمونیسم روسی" است. یک سان پنداشتن اسد با داعش مانند همسان دانستن دولت ناسیونال چپ رفرمیستی نجیب الله با تروریست های القاعده است و در این صورت باید گفت نکند ریگی به کفش تحلیل گر رفته باشد. در ابعاد دیگری از این تحلیل ها مثلاً گفته شده که " سرمایه داری، سرمایه داری است دیگه!" و گفته نشده است که مثلاً سرمایه داری متکی به دولت رفاه در اروپای شمالی تومنی دو تومن با سرمایه داری بازار آزاد فرق دارد. مثلاً گفته نشده که استیگلیتز از جنس فریدمن نیست! درست است که چپ بعد از به حاشیه رانده شدن جنبش اعتراضی مردم سوریه هیچ آلترناتیوی برای این بحران ندارد و میزان دخالتش در تحولات جاری و آتی نزدیک به صفر است اما این وخامت اوضاع نباید به تحلیل های پروامریکائی پر و بال بدهد! نگفته پیداست کسانی از این تحلیل به گزینه "بد در مقابل بدتر" خواهند رسید. منظور این قلم مطلقاً چنین تبیینی از اوضاع سوریه نیست. چنان که عده ای چنین می کنند و با این قالب ها در انتخابات ج.ا. پشت جناح اصلاح طلب می ایستند. مسأله به سادگی این است که در انتخابات ج.ا. با آمدن "بد" به جای "بدتر" – فی المثل روحانی به جای احمدی نژاد- ساختارها دست نخورده می ماند و رفرمیسم در سطحی ترین

شکل آن نیز راه به جایی نمی برد. در سوریه اما چنین نیست. در صورتی که دولت اسد به دست جریان های تروریستی – از داعش و نصرت تا ارتش آزاد- سقوط کند، کل ماهیت و ساختار سکولار دولت تا اعماق مادون تمدن فرو خواهد ریخت. درست مانند حاکمیت سیاه طالبان بعد از سقوط دولت فرمیست نجیب الله. برای امثال این قلم که هر دو موقعیت افغانستان را عیناً دیده اند و به تفصیل درباره آن نوشته اند، این همان پنداری و یکسان سازی القاعده و شعبه هایش با نجیب الله و اسد اگر تحلیلی جنایت کارانه نباشد باری ساده لوحی مطلق است! همچنین گفته شده چپ از **آلترناتیو سکولار** حمایت می کند اما مصداق عینی چنین آلترناتیوی در میان گروه های فعلاً فعال سوری مشخص نشده است. همچنین گفته نشده که اگر به فرض آلترناتیو سکولاری همچون **الهام علی اف** دم دست باشد و یا چرا راه دور برویم **ایاد علاوی** آیا بر **پشار** مرجح است! البته چپ های "رژیم چنجی" که گمان می زنند بعد از سوریه نوبت ج. ا. است پاسخ شان "لاابد" مثبت است. مسأله این است که چپ بیش از چند دهه است که از متن تحولات سوریه خارج شده. حتا در کردستان عراق که احزاب چپ و کمونیست مترقی دارای یک نفوذ و پیشینه اجتماعی و توده ئی بودند به راحتی مغلوب جریان های ناسیونالیستی شدند و به صورت محفل های کوچک تبعیدی در کانادا و اروپا متفرق گردیدند حالا سوریه که جای خود دارد!

وظیفه چپ سازماندهی جنبش های اجتماعی و در رأس آن ها جنبش اجتماعی طبقه کارگر است اما واقعیت این است که جنگ در سوریه نفس کشیدن طبیعی را هم ناممکن کرده است چه رسد به سازماندهی! با افول جنبش های ضد جنگ و "جهانی دیگر ممکن است" و "اشغال وال استریت" جنگ سوریه نیز به "امان خدا" رها شده است.

کوتاه این که در حال حاضر چپ به جز "تفسیر" اوضاع سوریه قادر به هیچ واکنش دیگری در حوزه "تغییر" اجتماعی نیست. اگر این تحلیل و تفسیر هم متکی به نشانی ها و رهیافت های پرو امریکائی و پرو روسی باشد که لاجرم باید گفت: "وامصیبتا"!

تهران. ۱۴ آبان [عقرب] ۱۳۹۴